

رویکردهای ناظر به اسلامیت یک الگوی پیشرفت

سیداحسان خاندوزی*

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۲/۰۴/۱۷

چکیده

تکاپوهای فکری برای مسیر جدیدی از پیشرفت که از پیش از مشروطه در ایران آغاز گردید در دهه اخیر به نقطه عطف مهمی رسیده است و آن عزم اندیشمندان برای ارائه یک الگوی ایجابی پیشرفت است که متصف به اسلامیت و متناسب با اقتضائات جامعه ایرانی باشد. پرسش مهمی که در مسیر تدوین الگو باید پاسخ روشن و صریح یابد آن است که چه زمانی یک الگوی پیشرفت را اسلامی می‌دانیم؟ در ایران معاصر چندین رویکرد متفاوت در خصوص معیارهای اسلامیت یک معرفت یا سیاست (که الگوی پیشرفت آمیزه‌ای از آن دو است) وجود دارد. در این مقاله هر یک از رویکردها تبیین و در نهایت جمع‌بندی گردیده‌اند. در نهایت توصیه شده است که در مسیر تدوین الگو یکی از رویکردهای مذکور که بیشترین غنا و مقبولیت را دارد، محور قرار گیرد و از تشتت رویکردی پرهیز گردد.

واژگان کلیدی

الگوی پیشرفت، اسلام، تاریخ ایران، علم دینی، فقه.

* دکترای علوم اقتصادی و معاون دفتر مطالعات اقتصادی، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی
smkhandoozi@gmail.com

۱. جایگاه گفتمانی الگو

مواجهه ما با تمدن مغرب زمین که از دوره فتحعلی شاه آغاز و در اواخر دوره ناصری و عهد مظفرالدین شاه وارد مرحله جدی خود شد، طلیعه تمام دگرگونی‌های عملی و پرسش‌های نظری ایران معاصر است. در لایه نظری این مواجهه، طی سده اخیر چند سوال بزرگ پیش روی اصحاب اندیشه و دولتمردان ایرانی خودنمایی کرد: پرسش نخست آنکه «چرا ما درجا زده‌ایم و آن‌ها پیش رفته‌اند؟ چرا آن‌ها از ترقیات و رفاهیات و نظام حکومتاری نوینی برخوردار شده‌اند و ما عقب مانده‌ایم؟ چرا آن‌ها آنجا رفتند و ما اینجا؟». شاید بتوان گفت از دهه ۱۲۸۰ خورشیدی تا ابتدای دهه ۱۳۴۰ این سوال نخ تسبیح تمام مناقشات اهل نظر و نقل محافل منورالفکری ایران بود، سوالی که در دل خود از حسرتی و رغبتی بزرگ برای رسیدن به جایگاه فرنگ حکایت می‌کرد. البته در پاسخ به این سوال دو طیف شکل گرفت که هر دو در غایت بودن پیشرفت به معنای غربی، مشترک بودند: طیف قشری‌نگر که گمان می‌کرد با فرو نهادن آداب سنت و اصول شریعت و فرنگی‌مآبی (از قانون و خط و زبان گرفته تا البسه مردان و زنان) می‌توان به بروغره یا پراگرس رسید. دوم، طیف ژرف‌نگر که پیشرفت را در تاسیس پارلمان و عدالتخانه و بانک و دانشگاه و یادگیری فنون صنعت می‌دانست و آن را درضدیت با شریعت آسمانی و سنت ایرانی نمی‌دید. قانون اساسی و متمم قانون اساسی مشروطه را می‌توان ثمره و تبلور سیاسی این جریان دانست.

با وارد شدن کتب منتقدان غربی سرمایه‌داری و گاه مدرنیسم از سوئی و ورود آثار مصلحان شرقی با محوریت «بیداری و بازگشت به خویشتن» از سوی دیگر (و یک تحول بیرونی یعنی آشکار شدن نمونه‌های استعمار نو و ظلم و فسادهایی که غرب بنیانگذار آن است)، از دهه ۱۳۴۰ عصر پرسش دوم آغاز شد: «اساسا رسیدن ما به جایگاه فرنگ خوب است؟ ما باید به کجا برسیم؟ آیا اساسا پیشرفتگی مدرن، مقصد خوبی است؟». به بیان دیگر، در این مرحله سخن از مسیرهای رسیدن به غرب، جای خود را به تردید در مطلوبیت غربی شدن داد. تشکیک در قبله، مرتبه‌ای عمیق‌تر از تردید در مسیر وصول به کعبه است. از همان زمان تا دهه ۱۳۸۰ خورشیدی مناقشه بر سر «پیشرفت» جای خود را به نزاع مدل‌های «توسعه» داد، این تغییر عنوان متأثر از

رواج شدید گفتمان توسعه از دهه ۱۹۵۰ میلادی بود که پس از مدتی موج آن به ایران نیز رسیده بود.

انقلاب اسلامی در چنین تردید و سرگستگی نظری، مدینه فاضله متفاوتی را پیش روی جامعه ایرانی گشود که پیشرفت را هم با رفع ظلم و هم متلائم با عنصر اسلام خواهی و بدون نفی ایرانیت، وعده می‌داد و شاید مهمتر از همه، احساس هویت و اعتماد ملت برای ایستادن مقابل ظلم و فساد غرب و شرق را به جامعه باز می‌گرداند. این عنصر هویتی (که در سیاست خارجی پس از انقلاب اسلامی بروز داشت) آنقدر پررنگ بود که گمان می‌رفت در ساحت نظر نیز مقصد پیشرفت انقلاب باید متفاوت از پیشرفت غربی باشد اما در واقع چنین نظریه‌ای در کار نبود و پس از بیان اجمالی آن سرمنزل در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مسیر اندیشیدن و تکامل یا پیرایش آن در حوزه‌های نظری دنبال نشد. حکومت نیز در ۱۵ سال نخست تنها به مقابله با مشکلات برونزا و جبران خلاهای اولیه مشغول بود و پس از آن نیز به دلیل فقدان تئوری خودی (و همچنین نفوذ کارشناسان معتقد به مدل توسعه رایج) عمدتاً قواعد توسعه غربی را بویژه در اقتصاد و فناوری دنبال کرد.

در اواسط دهه دوم انقلاب اسلامی جریانی وزیدن گرفت که با نوعی ارتجاع، دوباره در صور مدرن شدن انسان و جامعه می‌دمید و بر طبل جدایی دین از علم و سیاست می‌کوبید. جریانی که در پاسخ به سوال دوم، بیش از دیانت، تجدد را بر صدر می‌نشاند، وزنی کاملاً مخالف ترازوی انقلاب به آن دو می‌داد و در نتیجه مسیری متفاوت می‌پیمود. به نظر این جریان در مقام ثبوت، علم به جهت موضوع و روش و غایت خود دینی یا غیردینی ندارد و مستقل از مکتب است (حسینی و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۲۱۰) و مکتبی‌کردن علم و سیاست بیش از آنکه راهگشا باشد، راهزن است. لکن همزمان با این موج، پرسش سوم از اواخر دهه ۱۳۷۰ خورشیدی مطرح شد که دنباله و امتداد پرسش دوم به شمار می‌رفت: «بر فرض که توسعه مطلوب ما اصل را به دیانت دهد و خود را محدود به شریعت کند، آیا اساساً مناسبات مدرن برای انسان مسلمان و اغراض تناسب دارد؟ آیا با علم و فناوری مدرن می‌توان جامعه را اسلامی مدیریت کرد؟ آیا جمع این دو ممکن است؟»

در پاسخ به پرسش سازگاری، دو طیف شکل گرفت: نخست، کل‌گرایان که تمامیت مناسبات جدید را منافی مسلمانی می‌دانستند و برای مومن زیستن، دانش و نهادها و تکنیک‌های دیگری را می‌طلبیدند و البته در اقلیت بودند. دوم، تجزیه‌گرایان که معتقد بودند پاره‌ای از دانش‌ها و نهادها و تکنیک‌های مدرن در توسعه مدنظر مسلمانان، قابل استفاده‌اند و پاره‌ای چنین قابلیت‌هایی را ندارند.



شکل ۱. سیر تاریخی پرسش‌های پیشرفت و توسعه در ایران

هر یک از دو پاسخ فوق را که بپذیریم، سرگشتگی نظری ناشی از پرسش دوم همچنان بی‌پاسخ می‌ماند، نه اهل نظر و به تبع نه دولتمردان هنوز نمی‌دانسته و نمی‌دانند برای اداره اقتصاد و سیاست و فرهنگ باید به چه سوئی و با چه گام‌هایی حرکت کنند. همگان اطلاعاتی در خصوص وجوه سلبی حرکت داشتند، مثلاً اینکه سیاست‌ها نباید کشور را به وابستگی اقتصادی یا تجزیه سیاسی بکشاند، سیاست‌ها نباید به فقر و نابرابری منجر شود یا نباید گسترش اخلاق فاسد و خانواده‌های از هم گسیخته را به

دنبال داشته باشد و مانند آن. اما به نحو ایجابی هیچ بسته تجویزی دقیق، مستدل و هماهنگی پیش روی جامعه نبود و نیست، اندیشمندان ایرانی هنوز اجماعی برای راهی که باید طی کنند ندارند، به تبع دولتمردان نیز. بدین ترتیب می‌توان گفت عملاً تا پایان دهه سوم انقلاب، گام نوی در حوزه نظر برداشته نشد.

مطالبه رهبر معزز انقلاب در اواخر دهه ۱۳۸۰ از اندیشمندان برای شناسایی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را باید در این مسیر تاریخی درک کرد. به دیگر سخن اکنون دوره پرسش چهارم است: اگر مقصد اجمالی همان باشد که در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است، چگونه و با چه روش و رویکردی چنین نظامی محقق می‌شود؟^۱ اساساً ویژگی‌های تفصیلی‌تر پیشرفت اقتصادی مبتنی بر اسلام در جامعه ای با مختصات ایران چیست؟ تفصیل فرهنگ و سیاست پیشرفته از منظر اسلامی و برای جامعه ایرانی چیست؟ آنگاه چه راهبردهایی باید برای تحقق هم‌آهنگ این اضلاع اتخاذ کرد؟

بدین معنا الگوی اسلامی ایرانی حاوی یک بخش توصیفی تفصیلی ایجابی با محوریت ترسیم «جامعه اسلامی پیشرفته» و «نسبت ایران امروز با آن جامعه» و یک بخش تجویزی برای رفع موانع و حرکت جامعه ایرانی به سمت مقصود است. بنابراین اولاً، گرچه ویژگی‌های جامعه اسلامی، فرازمانی و مکانی است اما بخش تجویزی الگو ناظر به نوع مشکلات و مناسبات ایران تنظیم می‌شود و قابل کپی کردن برای اجرا در دیگر کشورهای حتی اسلامی نیست. ثانیاً تجویزهای الگو از جنس راهبرد است، یعنی شاهره‌ها چگونه تغییر دادن (نه در سطح قانون اساسی مثل «فراهم کردن ابزار اشتغال برای همگان» و نه در سطح سیاست‌های اجرایی مانند «الزام بانک‌ها به دادن وام با نرخ سود ۴ درصد برای بیکاران استان‌های محروم»؛ و ثالثاً راهبردها باید قابلیت اتصاف اسلامی داشته باشند. حال سوال محوری مقاله حاضر این است که اسلامی بودن الگو به چه معناست؟ چه زمانی می‌توانیم وصف «اسلامی» را برای الگو بپذیریم؟ در پاسخ به این پرسش رویکردهای مختلفی در کشور ما وجود دارد که در ادامه بدان خواهیم پرداخت. نکته اینجاست که در مسیر تدوین الگو اگر توافقی بر سر رویکرد منتخب به اسلامیت الگو صورت نگیرد، ممکن است در انتهای تدوین الگو نقدها و خدشه‌های

جدی بدان وارد شود و در نتیجه اجماعی بودن و تحقق الگو را زیر سوال ببرد. بدین ترتیب اهمیت موضوع مقاله قابل تامل است. یادآور می‌شود که بحث اسلامیت، با فرض روشن بودن معنای «الگوی پیشرفت» است.

۲. رویکردهای معطوف به اسلامیت الگو

همانطور که درباره معیار اسلامی بودن یا نبودن یک دانش یا یک سیاست اختلاف نظر وجود دارد، در خصوص معیار اسلامیت الگو نیز نگاه‌های متفاوتی وجود دارد. از آنجا که در میان اندیشمندان معاصر، توافقی بر تعریف الگوی پیشرفت وجود ندارد، ما دیدگاه‌های مهم پیرامون اسلامی بودن معرفت یا سیاست (برنامه) را محور بررسی خود قرار می‌دهیم، زیرا به نظر می‌رسد الگو، با هر تعریفی، در بردارنده مجموعه‌ای از گزاره‌های شناختی (وضع بایسته) و گزاره‌های دستوری (الزامات رسیدن به وضع بایسته) خواهد بود. شایان ذکر است که در هر رویکرد صاحب‌نظران متعددی وجود دارند که ما تنها به شاخص‌ترین شخصیت‌ها و نقطه نظرات مرتبط آن‌ها اشاره مختصری خواهیم کرد. قطعاً صاحب‌نظران دیگری نیز در گوشه و کنار هستند که دیدگاه‌های متمایزی در باب روش تدوین الگوی اسلامی پیشرفت دارند اما به جهت اهمیت کمتر به ایشان پرداخته نشده است. همچنین در این تقسیم‌بندی از روی آگاهی، اندیشمندانی که از اساس با «ساماندهی اجتماعی بر پایه دین» و به تبع تدوین الگوی اسلامی برای پیشرفت مخالفت دارند، و نهاده شده‌اند و تنها جریان‌هایی بررسی شده‌اند که در «چگونگی» تمشیت اجتماع بر اساس دین، اختلاف نظر دارند، نه «مطلوبیت و ضرورت آن».

بر این اساس می‌توان مهمترین رویکردهای ناظر به اسلامیت یک معرفت یا یک سیاست (و به تبع یک الگو) را به شرح زیر برشمرد:

۲-۱. رویکرد مبتنی بر محور مسلمین

این رویکرد شامل دو دیدگاه متفاوت است که وجه مشترک هر دو ارجاع به قضاوت مسلمین به جای معیارهای مستدل اسلامی است. ساده‌ترین دیدگاه آن است که هر

الگوی پیشرفتی که توسط صاحب‌نظران مسلمان تدوین شود یا مقبول جامعه مسلمین باشد، الگویی اسلامی است. این نگرش مشابه تعریفی است که فایراند از علم ارائه می‌کند. به نظر او علم کاری است که عالم می‌کند و چیزی بهتر از این نمی‌توان گفت (فایراند، ۱۳۷۵). روشن است که این نگاه گرهی از سوال ما نمی‌گشاید و هر چه محصول تضارب آراء و پیشنهادهای مسلمانان باشد را اسلامی می‌شمارد. بر این اساس بستر اجتماعی که عالمان در آن به تولید معرفت می‌پردازند نقش مهمی در شکل‌گیری ماهیت تئوری‌ها دارد و نظریات رنگ و بوی کانتکس اجتماعی خود را می‌گیرند. در نتیجه الگویی که در بستر جامعه دینداران و توسط مومنان ترسیم شود، رنگ و بوی اسلامی خواهد داشت. صحنه مناقشات درباره اسلامی شدن فلسفه، اقتصاد، جامعه‌شناسی، فیزیک و حقوق در میان متفکران ایرانی نشان می‌دهد که این دیدگاه طرفداران جدی در کشور ندارد. به همین جهت برخی پیشنهاد می‌دهند که از پسوند «مسلمین» برای الگو یا مدل استفاده شود نه «اسلامی».

دومین نگاه بسیطی که به تعریف سیاست اسلامی می‌پردازد، تدبیر کردن نیازهای جامعه مسلمانان را کارکرد محوری الگوی اسلامی می‌داند. در این الگو، احساس نقصان و نیاز، نقطه شروع برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری است. نیازهای جامعه دینی هم وجوه اشتراک و هم افتراقی با نیازهای جامعه غیردینی دارد. آن الگویی که بتواند نیازهای یک جامعه اسلامی را ساماندهی نماید، الگویی اسلامی است هرچند محصول کار فکری غیرمسلمانان باشد (برخلاف نگاه اول). روشن است که این الگو در بخش نیازهای مشترک، وجوه تشابهی با الگوی پیشرفت غیردینی خواهد داشت مانند رفع فقر و بیکاری، قدرت نظامی، برقراری نظم، گسترش دانش و غیره. پیشفرض رویکرد مذکور آن است که جامعه اگر دینی باشد نیاز و عزمی برای حرکت به سمت منکر ندارد بنابراین حرص، تبعیض، استعمار، فحشاء و موارد مشابه مطلوب او نیست و به تبع الگوی او دربردارنده معروف‌هاست.

این دیدگاه متناظری در رویکردهای علم دینی دارد. به نظر اینان دانشی را می‌توان دینی شمرد که ضمن واقع‌گرا بودن، در جهت رفع نیازهای دینداران باشد. به عنوان مثال فرمول‌های ساخت مشروبات الکلی، باطل نیست بلکه کاملاً مطابق واقع است اما

نمی‌توان آن را مصداق دانش دینی دانست زیرا کارکرد آن در زندگی دینی هیچ است بلکه صرفاً مقتضا و نیاز زندگی غیراسلامی است. به همین ترتیب در علوم انسانی و اجتماعی، فرمول‌های تاثیر نرخ بهره بر پس‌انداز، واقعی است اما با نگرش کارکردگرا، معرفتی غیراسلامی به شمار می‌رود. البته بخش زیادی از علوم و سیاست‌ها که ناظر به نیازهای مشترک‌اند و در زندگی مومنانه نیز کارکرد دارند، وصف انحصاری دینی یا غیردینی ندارند. این نگاه نیز مانند نگرش نخست تلقی بسیطی از الگوی اسلامی دارد که حامیان پرشماری در جریان‌های فکری ایرانی ندارد. به دیگر سخن، اگر نگاه نخست بر اساس «فاعلیت» مسلمانان در تدوین الگو، آن را اسلامی می‌داند، دیدگاه دوم بر مبنای «قابلیت» استفاده در زندگی مسلمانان وصف اسلامی را اطلاق می‌کند. وجه تشابه هر دو نگاه اتکاء بر «مسلمین» به جای معیارهای مستحکم «اسلامی» است.

۲-۲. رویکرد مبتنی بر پیرایش الگو

در این رویکرد آن الگو و سیاستی که از تعارض و تخالف با احکام شریعت پیراسته شده باشد مورد تایید اسلام خواهد بود. این دیدگاه که در گذشته پایگاه قدرتمندی در حوزه‌های علمیه داشت، با نام نگرش «فقه سنتی» نیز شناخته می‌شود. هسته مرکزی نگرش مذکور آن است که دستاوردهای علم یا برنامه‌ریزی، مادام که ضدیتی با اوامر و نواهی شرع دارد، اسلامی نخواهد بود. تفکیک قوا، صنعت، سینما، مقررات و بانکداری مادام که متعرض واجبات و محرمات نشود، مورد اعتراض اسلام واقع نمی‌شود. الگوی پیشرفت اسلامی نیز آن الگویی است که خطوط قرمز شرعی را لحاظ نماید. در این رویکرد موثرترین بخش دین در تدبیر و تنظیم روابط، فقه است و فقه اسلامی است که به ما قیدها را می‌دهد.

به زبان مدل‌های بهینه‌سازی اقتصادی، در این رویکرد تابع هدف، همان الگوی پیشرفت است و احکام فقهی نقش قید مدل را بازی می‌کنند و نقش قابل توجهی در تعیین شاخص‌های پیشرفت (تابع هدف) ندارد. این رویکرد از دیرباز در حوزه‌های علمیه طرفداران جدی داشته است، چنانکه برخی معتقدند فلسفه وجود پنج مجتهد تراز اول در مجلس مشروطه و تعبیه شورای نگهبان در قانون اساسی جمهوری اسلامی به

این نگرش برمی‌گردد زیرا عمدتاً نقش پیرایشی و کشف تعارض قوانین با شریعت را بر عهده داشته‌اند. به بیان دیگر مفروض چنین سازوکاری آن است که قانون زمانی مشروعیت می‌یابد که تعارضی با فقه اسلامی نداشته باشد.

نقش محدودیت‌های شرعی گرچه مساله‌ای نیست که بتوان آن را نادیده گرفت اما به نظر نمی‌رسد بتواند محور تدوین الگوی اسلامی قرار گیرد. برعکس، چنین دیدگاهی بستر مناسبی است تا از طریق منحصراً دانستن دین در فقه، کارکرد دین را به نقشی حاشیه‌ای و حداقلی تقلیل دهد. مثلاً تصور کنید که فرد گرسنه‌ای نیاز به طبخ ناهار دارد، مطمئناً دانستن گوشت‌های حلال و حرام نمی‌تواند ما را برای تهیه غذا توانمند کند. در اینجا کتاب آشپزی (که شیوه پختن غذا و رفع گرسنگی را می‌آموزد) محور قرار می‌گیرد و البته فرد مراقب است که از گوشت حرام استفاده نکند. به بیان دیگر هر دستور غذایی که از مواد حرام پیراسته باشد، مورد تایید شرع است و هر مجموعه سیاست‌هایی که از امر به حرام پاک باشد نیز. بدین ترتیب نقش محوری بر عهده کتاب آشپزی است و هدف را او تعیین می‌کند، اما نقش کتاب احکام، فرعی و حاشیه‌ای خواهد بود. تقلیل دین به حرام و حلال‌های شرعی، اینچنین دایره اثرگذاری دین را محدود می‌سازد.

اگر بدانیم که ماهیت علومی چون فقه و حقوق (که افعال پایسته و نابایسته را تعیین می‌کنند) ماهیتی پسینی و منفعل است، حال آنکه طراحی الگوی پیشرفت فرایندی پیشینی و فعال است، آنگاه تا حد زیادی انتظار ما از فقه اصلاح خواهد شد. یعنی تا پدیده‌ای و سوالی فراهم نشود نمی‌توان از فقیه (بما هو فقیه) انتظار داشت که طراحی نو در استفاده از انفال یا ایجاد تکنولوژی‌های نو یا تغییر مناسبات خانوادگی یا سیاست خارجه دراندازد. البته اگر شیوه مبادله نوینی پدید آمد یا روابط خانوادگی و اجتماعی صورت جدیدی یافت حتماً از فقیه انتظار می‌رود در خصوص تطابق آن با شریعت، اظهار نظر نماید. فروکاستن نقش دین در الگوی پیشرفت به تعیین حرمت و حرمت، موجب می‌شود ما از پتانسیل‌های وسیع بینشی، روشی، ارزشی و اخلاقی دین در طراحی فعال و پیشینی الگو محروم بمانیم.

۲-۳. رویکرد مبتنی بر روش الگو

سومین رویکردی که برای اسلامیت یک معرفت یا سیاست وجود دارد گرچه مراعات قیود فقهی را نفی نمی‌کند اما نقش دین را تنها در تابع قید منحصر نمی‌سازد بلکه در روش ساختن تابع هدف و الگوی پیشرفت نیز وارد می‌شود.

در این رویکرد هر الگوی پیشرفت بر اساس یک سری مبانی و فروض ساخته شده است و اگر مصالح به کار رفته (روش) تدوین الگوی پیشرفت معارض تعلیمات اسلامی باشد، نتیجه و ثمره این روش نیز غیراسلامی خواهد بود. اما چنانچه مبانی الگو سازگار با آموزه‌های دین باشد، آن الگو قابلیت اتصاف به اسلامیت خواهد داشت. بدین ترتیب دیوار میان دانش و ارزش نفی می‌شود.

این رویکرد پیرو اندیشه‌ای است که معتقدند دانش حتی اگر در ثمرات خود منجر به حلیت هیچ حرامی نشود تنها بخاطر مبانی فلسفی سکولار خود، علمی غیردینی تلقی می‌شود. شاخص دینی بودن یک علم را نه در تجویزهای آن بلکه در آبخورها و ریشه‌های آن باید جستجو کرد. الگوها نیز حتی اگر هیچیک از خطوط قرمز شریعت را نقض نکنند اما بر اساس یک جهان‌شناسی صرفاً مادی بنا شده باشند، نمی‌توانند وصف اسلامی را یدک بکشند.

مهمترین مبانی مورد بحث در مدل‌های علوم انسانی و اجتماعی را می‌توان در دو دسته زیر خلاصه کرد: مبانی مرتبط با عالم خارج یعنی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی؛ و مبانی مرتبط با عالم ذهن یعنی معرفت‌شناسی و روش‌شناسی.

در این دیدگاه چنانچه تلقی مادی از جهان و انسان مبانی تدوین الگو باشد، غایتمند بودن آفرینش انسان و ارزش عبودیت انکار شود، تنها انگیزه لذت و تمتع محور انتخاب آدمی باشد، حقی فراتر از آزادی فرد حاکم نباشد، وحی از زمره منابع معرفتی حذف شود یا گزاره‌های غیرتجربی فاقد معنا باشد نمی‌توان آن الگو را اسلامی دانست. در مقابل شرط لازم برای اسلامیت الگو زیربنا بودن برداشت اسلامی از جهان، انسان و معرفت است. در این رویکرد برخلاف تعارض احتمالی میان دانش‌هایی که دین می‌دهد و دانش‌هایی که علم به ما می‌دهد (ملکیان، ۱۳۸۶، ص ۱۹۲). ما به دنبال گرفتن متن دانش‌ها (بویژه دانش‌های انسانی و اجتماعی) از دین نیستیم بلکه بر اصلاح روش

و اخذ مبادی و پیش‌فرض‌ها از دین تاکید می‌شود. به بیان دیگر چون قوام علم (یا الگو) به روش‌شناسی آن است، علم دینی (الگوی اسلامی) به معنای تاثیر دین در روش علم (روش تدوین الگو) پذیرفته است و دین این مدل را در اختیار ما می‌گذارد (خسروپناه، ۱۳۹۰، ص ۴۰۳).

در این رویکرد، فلسفه و کلام اسلامی فروض الگوی پیشرفت را به ما می‌دهد و برخلاف رویکرد پیشین که از علوم اسلامی بیش از همه وامدار فقه بود، این رویکرد متکی بر فلسفه و کلام است. مقصود ما نه صرفاً فلسفه محض بلکه تمام فلسفه‌های مضاف است. معتقدان به این رویکرد پیش از توجه به الگو و بیش از آن، عمده وقت خود را صرف شناخت مبانی چهارگانه و مهمترین فلسفه‌های مضاف مندرج در دل الگو می‌کنند یعنی: فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق، فلسفه سیاست و فلسفه اقتصاد. متاثر از چنین رویکردی، اولویت اینان در مسیر تدوین یک الگو، چیش فونداسیون الگو یعنی ارائه مبانی فلسفی آن است و تا چنین پایه‌ای تکمیل نشده، نوبت به طبقات بالاتر الگو نمی‌رسد.

۲-۴. رویکرد مبتنی بر زمینه الگو

در این رویکرد که تاحد زیادی متأثر از جامعه‌شناسی معرفت و روان‌شناسی معرفت است، زمینه‌های ارزشی حاکم بر ذهن اندیشمند مسلمان، بیشترین نقش را در شکل‌دهی الگوی اسلامی دارد. نگاه کانتکسی به رویش معرفت، گرچه وجه مشترک این دیدگاه به شمار می‌رود اما به دلیل تفاوت‌های بسیار، این جریان طیف وسیعی از نگرش‌ها را شامل می‌شود.

فرض اساسی این رویکرد ابتناء دانش‌ها به قضاوت‌های ارزشی و بستر فرهنگی عالمان و به طور خلاصه نفی گیوتین هیوم است. شاید بتوان این رویکرد را تئوری پیچیده‌تری از دیدگاه اول دانست با این تفاوت که اینجا صرف مسلمان بودن طراح الگو یا نظریه‌پرداز کمتر مهم است بلکه حاکمیت ارزش‌ها و بینش‌های دینی در فرایند تفکر و تحقیق حائز اهمیت است و چه بسیار متفکران مسلمانی که با گرایش‌ها و آمال غیراسلامی می‌اندیشند.

این رویکرد با شواهد تاریخی نشان می‌دهد تمایز میان علم و غیرعلم، قراردادی و تابع اهداف و اضعان آن است. روشن است که اهداف انسان نیز مولود و محصول مجموعه متکثری از تعلقات و تمنیات آدمی می‌باشد که هیچ اعتبار و ارزش معرفتی ندارد. بدین ترتیب می‌توان با جایگزین کردن ارزش‌ها و بینش‌های دینی در فرایند تکون تئوری‌های علوم اجتماعی، مسیر را برای تغییر ماهیت علوم به اسلامی هموار ساخت (زیباکلام، ۱۳۸۶، ص ۱۲۰).

در نظر ایشان وقتی بحث در علوم به مسائل بنیادی کشانده می‌شود تصمیم‌گیری در محدوده خود علم مشکل و گاه غیرممکن است و لذا دانشمندان با توجه به سوابق ذهنی‌شان سراع مفروضات فلسفی مختلف می‌روند و می‌توان گفت که هیچ دانشی فارغ از قضاوت‌های ارزشی نیست و تفاوت میان علوم انسانی و طبیعی در شدت و ضعف قضیه است. دانشمندان در تعبیر داده‌های علمی همواره از فرضیه‌ها استفاده می‌کنند و این‌ها مملو از ارزش‌ها و جهات غیرعلمی است. بنابراین وقتی صحبت از علم اسلامی می‌شود منظور این است که از چیزهایی که از خارج علم به آن افزوده می‌شود غفلت نگردد و کلیت قضایا در چارچوب جهان‌بینی اسلامی دیده شود (گلشنی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۳). اگر جهان‌بینی مادی یا الهی است که یک فرد را مومن یا غیرمومن می‌سازد پس معنای علم دینی این نیست که نظریه‌های فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی را از قرآن و سنت استخراج کنیم بلکه منظور قرارداد کلیت قضایا در یک متن متافیزیکی دینی است (گلشنی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۴).

در این میان برخی متفکران تقدم را به تغییر عالم خارجی می‌دهند که موجب می‌شود تمامی اذهان به ارزش‌های دیگری متوجه شوند یعنی زمینه بیرونی علت عمده تولد الگوی اسلامی است نه زمینه ذهنی اندیشمندان. به نظر ایشان علوم در هر عالمی باشند نه فقط رنگ و بوی آن عالم را دارند بلکه حول محور آن عالم می‌گردند و به مصالح آن خدمت می‌کنند. اگر عالم غیردینی به عالم دینی متحول شد و بر مبادی دینی استوار گشت علم هم در سایه دین قرار می‌گیرد و به یک معنا دینی می‌شود. اگرچه دانشمند ممکن است معتقد به دین خاصی نباشد و فلسفه را دوست نداشته باشد اما نمی‌تواند در پژوهش خود ریشه‌ها و سوابق دینی و فلسفی علم را قطع کند. دانشمندان

حتی نمی‌توانند از عالمی که به آن تعلق دارند و از سوابق تاریخی و از زبان خود قطع علاقه کنند و مستقل از این‌ها به پیروی صرف از روش پژوهش به علم بپردازند (داوری اردکانی، ۱۳۷۹، ص ۷۰). در نتیجه یا عالمان و طراحان الگو باید به نحو آگاهانه از ارزش‌ها و بینش‌های اسلامی به عنوان زمینه اندیشیدن و بستر نظریه‌پردازی خود استفاده کنند یا ابتدا تلاش کنیم تا عالم و محیط اجتماعی تفکر را مطابق معیارهای اسلامی بسازیم تا به تبع اندیشه‌ای که از آن برمی‌خیزد رنگ و بوی اسلامی بگیرد. این دیدگاه هم‌احاله تولد معرفت اسلامی به یک تحول بزرگتر بیرونی است و هم فاقد روش‌شناسی مشخصی برای آن تحول و این تولد است.

۲-۵. رویکرد مبتنی بر گوهر

رویکردی که مورد نظر جمعی از مدافعان عرفان نظری و تصوف قرار دارد، معیار دانستن عنصر گوهری دین است. این دیدگاه با عنوان «سنت‌گرایی» نیز شناخته می‌شود. از منظر ایشان اسلام مانند تمام ادیان آسمانی در کنار تفاوت در شریعت و مناسک، دارای یک محور و قطب است که عقاید و احکام اسلام بر مدار آن گوهر می‌گردند و به نحو واقعی یا سمبلیک، فرد و جامعه را به آن گوهر متوجه و رهنمون می‌کنند. در نتیجه برخلاف رویکرد اول که مراعات قیود فقهی را ضامن اسلامیت یک سیاست می‌شمرد، به نظر این گروه چه بسا مجموعه‌ای از فتاوای فقهی که ترکیب آن‌ها موجب دوری جامعه از گوهر ایمان می‌شود، حال آنکه تک تک آن‌ها از لحاظ ضوابط استنباط حکم صحیح‌اند. به نظر ایشان شریعت به تنهایی ما را برای سامان دادن یک جامعه ایمانی بسنده نمی‌کند. همچنین است در خصوص الگوی پیشرفت. ما نیازمند معیار عمیق‌تر و میزان قدرتمندتری برای تمیز الگوی اسلامی از غیراسلامی هستیم.

در عصر سنت نیز گرچه قرآن و حدیث در خصوص بسیاری از جزئیات سامان دادن زندگی جمعی ساکت بودند اما شیوه کسب و کار، معماری، زناشویی، تحصیل و غیره به گونه‌ای سامان یافته بود که یادآور و پاسدار آن عنصر گوهری بود. به همین دلیل ما آن مدل‌ها را به نام معماری اسلامی، بازار اسلامی، مدارس اسلامی یا هنر اسلامی می‌شناخته ایم. در نتیجه هر الگوی امروزی که بتواند حافظ و صدف آن گوهر

در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی باشد، الگوی پیشرفت مورد تایید اسلام (و به طور کلی دین) خواهد بود.

در دیدگاه ایشان عنصر گوهری دین همانا «توجه به مقام بندگی خویش و مقام ربوبیت حق متعال» است. اگر علم مدرن، دانشی نامقدس و هنر مدرن، هنری نامقدس است بدان سبب است که بر مدار گوهر ایمان نمی‌گردد بلکه روح غالب در آن سرکشی انسان از مقام بندگی و فراموشی حضور در پیشگاه خداست. در مقابل اگر معرفت‌ها، هنرها و سیاست‌ها حتی بدون اقتباس از منابع شرعی باشند اما انسان و جامعه را به سوی معنویت جهت‌دهی نمایند، مورد نظر اسلام خواهند بود. اساسا به دلیل نگاه گوهرمدار این جریان و یکسانی گوهر دین در تمام ادیان آسمانی، الگوی مطلوب اسلامی می‌تواند تشابهات زیادی با مدل مسیحی و امثال آن داشته باشد. به بیان دیگر در این رویکرد، دین آسمانی به طراحان یک الگوی پیشرفت، جهت تغییرات را نشان می‌دهد و آن نزدیکی بیشتر به گوهر ایمان است.

به نظر ایشان یکی از آثار فقدان علم مقدس در جهان جدید، پیدایش مفهوم پیشرفت بی‌نهایت انسان از رهگذر تطور مادی است مفهومی که تقریبا به مدت دو سده به عنوان عقیده‌ای جزمی مورد پرستش واقع شد (نصر، ۱۳۷۸، ص ۲۴۲). چه بسا اساسی‌ترین عاملی که باعث اندیشه جدید پیشرفت انسان از طریق تطور مادی شد تنزل مقام آدمی به انسان محض و در واقع دون انسان بود که در رنسانس اتفاق افتاد و انسان را به مرتبه خاکی‌اش پیوند داد و با این کار با محدود ساختن شوقش به کمال در همین دنیا آن را محبوس ساخت و موجب زدودن تلقی پیشرفت از طریق کمال نفس شد (نصر، ۱۳۷۸، ص ۲۴۵).

شاید با استمداد از یک مثال تنظیم‌محور بتوان مقصود این رویکرد را بهتر نشان داد: همچنان که اگر بخواهیم در فیزیک یک گوی را به سمتی بکشانیم می‌توانیم به جای وارد کردن نیرو به گوی، شیب سطح زیر گوی را به گونه‌ای تغییر دهیم که گوی را به آن سمت بکشاند، در معماری نیز اگر بخواهیم حریم خانواده و عفت را پای بداریم، به جای القاء رفتار به مردم کافی است طراحی درون و بیرون ساختمان، کوچه، اتوبوس، بازار و شهر را به گونه‌ای انجام دهیم که مردم را به آن جهت فراخواند. در

حوزه علوم اجتماعی و انسانی اگر یک غایت به نام معنویت محور شود، باید تنظیم مناسبات اقتصادی و فرهنگی و سیاسی را به گونه‌ای انجام داد که ناخودآگاه آدمیان را به خداوند متذکر سازد و حرکت آن‌ها را به سمت بندگی تسهیل کند، چنین الگویی همان الگوی اسلامی است. روشن است که در مناسبات مدرن در حوزه اقتصاد و سیاست و هنر آنچه به گوش می‌رسد دعوت به نفسانیت است و نه عبودیت رحمان.

۲-۶. رویکرد مبتنی بر ابعاد

این رویکرد بر استفاده‌های چندسویه از منابع اسلام برای ساختن الگو تاکید می‌کند. به بیان دیگر هم پیشفرض‌های شناختی، هم اهداف و ارزش‌ها و هم احکام فقهی دین، در تدوین الگوی پیشرفت اثرگذارند. این دیدگاه منابع اسلامی را نیز تنها به نقل منحصر نمی‌سازد بلکه با ضوابطی، دستاورد عقل را نیز داخل هندسه معرفت دینی می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۹). یک معرفت یا سیاست «اسلامی» نه تنها باید در مبادی خود متکی بر شناخت‌های اسلامی از هستی، انسان و معرفت باشد بلکه در لایه دیگر باید غایت و اصول ارزش‌های مورد تجویز خود را نیز از دین عاریه بگیرد. این غایت و ارزش (برخلاف رویکرد گوهری) تنها منحصر در معنویت نیست بلکه در طول آن شامل تحقق عدالت درونی و اقتدار بیرونی جامعه اسلامی نیز می‌شود. در آخرین لایه باید موارد قطعی در حکم‌ها و بایسته‌های شریعت (مسلمات فقه) نیز مدنظر قرار گیرد. بدین ترتیب الگوی اسلامی از چند جهت توسط آورده‌های دین، تغذیه می‌شود و هر الگویی که در یکی از سه رکن فوق انحراف داشته باشد (یا مبانی دانش یا غایت الگو یا حکم و دستور) را نمی‌توان منتسب به اسلام دانست. مدافعان این رویکرد باور دارند که الگوی اسلامی گرچه می‌تواند منجر به مناسبات و نهادهای خاصی در حوزه عقل عملی (اقتصاد و سیاست و غیره) شود اما منعی برای بهره بردن از روش و ابزارهایی که حاصل معرفت عصری هستند، وجود ندارد، مشروط بر آنکه ناقض ابعاد اسلامیت الگو نشود. ترجیح الگوی اسلامی در این نگاه ناشی از ضعف‌هایی است که عقل و تجربه دارا هستند و هیچگاه نمی‌توانند برنامه کامل سعادت را تنظیم کنند.

رویکرد مزبور، در معیارهای دینی بودن یک معرفت یا الگو به نوعی تکثر روش‌شناختی قائل است. این معیارها به اختصار عبارتند از (رشاد، ۱۳۸۷):

- ✓ دینی بودن مبانی و زیر ساخت‌های نظری قضایای دانش؛
- ✓ دینی بودن اجزاء قضایای علم؛ اتکاء بر گزاره‌های اخباری دین یا گزاره‌های انشایی دین.

✓ دینی بودن کاربرد علم؛ یا غایتی از غایات دین را برآورده سازد و یا فائدتی برای قوام ارزش‌ها و اوامر دین داشته باشد.

✓ دینی بودن عوامل تکون علم؛ ظروف تمدنی و تاریخی و شرایط فرهنگی و اجتماعی ظهور دانش‌ها، در زمره عوامل تکوین علوم جای می‌گیرند.

در این نگاه مجموعه معیارهای یک معرفت یا الگوی دینی به دو دسته معیارهای درونی (به ماهیت الگو برمی‌گردد) و بیرونی تقسیم می‌شود که آنچه اصالت دارد، تحقق معیارهای درونی الگوی اسلامی است و البته دینی بودن دانش یا الگو، دارای سطوح و مراتبی خواهد بود و می‌توان از یک الگوی اسلامی به سمت الگوی اسلامی‌تر حرکت کرد.

۲-۷. رویکرد مبتنی بر تاسیس

آخرین رویکرد هرچند قرابت‌های زیادی با رویکرد پیشین دارد اما به دلیل بدبینی به دستاوردهای فلسفه، عرفان و به طریق اولی علوم مدرن، از خلوص‌گرایی و تمامیت‌خواهی بیشتری برخوردار است بویژه در مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی و مکانیسم تاثیر آن‌ها بر دانش و در نهایت فرایند تغییر واقع. این دیدگاه به جریان «فرهنگستان علوم اسلامی قم» نیز شهرت دارد.

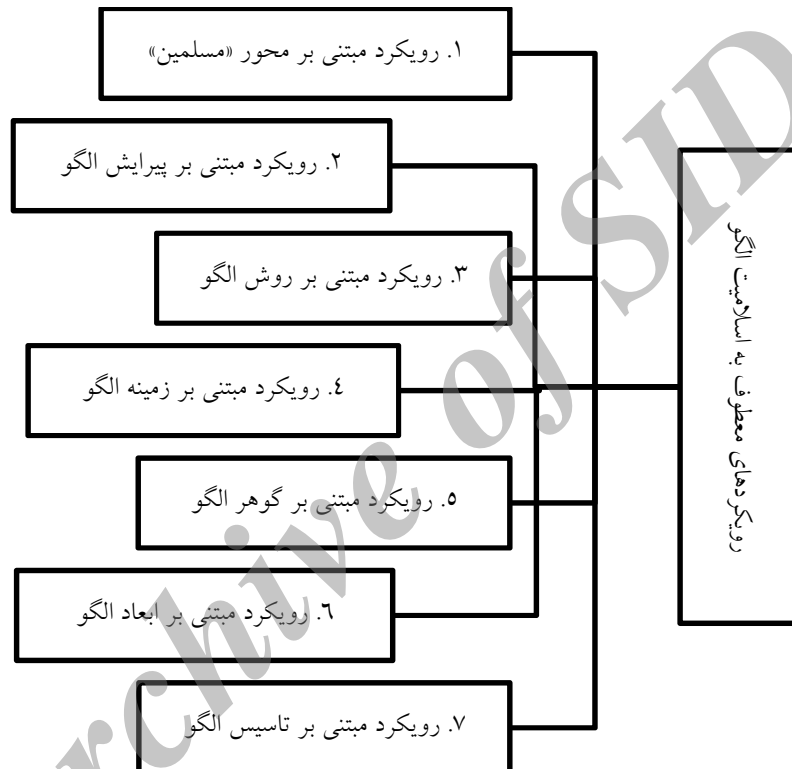
نقطه اشتراک این جریان با رویکرد قبل، تاثیر مبانی، ارزش‌ها و غایات اسلام بر تمام ابعاد الگوی پیشرفت است و وجه تمایز آن‌ها، تاکید این رویکرد بر لزوم تاسیس روش‌ها و ابزارهای ویژه الگوی اسلامی و پرهیز از به کار بستن روش‌ها و ابزارهای متعارف است. این خلوص‌گرایی به شدتی است که حامیان این رویکرد را به نونگاری مبانی علم حتی تدوین منطق جدید سوق داده است.

به نظر ایشان رسیدن به علم اسلامی که هدف نهایی آن تغییر واقع فاسد و مدیریت آن است بسیار پیچیده‌تر خواهد بود. در این دیدگاه برخلاف باور رایج، عقل نظری تابع عقل عملی است و انسان در حوزه عقل عملی تولی به ولایت حق دارد و در نتیجه شناخت‌های نظری او نیز نورانی است یا تولی به ولایت باطل پیدا می‌کند و حتی توصیف‌های او نیز ظلمانی است پس شناخت نیز حق و باطل دارد (میرباقری، ۱۳۹۰)؛ به بیان دیگر یعنی تقدم اختیار بر فهم. غیر از بعد انگیزشی، شناخت معتبر حتما باید نسبتی با واقعیت داشته باشد (تخیل، وهم و خرافه نباشد). بنابراین تفاوت علم دینی از غیردینی نه در رئالیستی بودن و نه کارآمدی آن‌ها در حل مشکلات و رفع نیازهاست (علم باطل هم کارآمدی‌هایی دارد) بلکه اضافه شدن عنصر فهم نورانی و حق در کنار نسبت با واقعیت و کارآمدی است. البته الگوی اسلامی نیز باید برای رفع نیازها کارآمدی عملی داشته باشد (مگر مواردی که آن کارآمدی را نامشروع می‌داند مثل آزادی غریزه جنسی) اما این کارآمدی وجه ممیز الگوی اسلامی پیشرفت نیست. اگر فرد و جامعه‌ای بندگی حق را اختیار کرد، دانش واقعی و کارآمدی که از دل آن تولید می‌شود علم دینی و الگوی دینی است هرچند مستقیماً از نقل به دست ما نرسیده باشد. همچنان که می‌بینید بخش‌هایی از نگاه این جریان نزدیک به تلقی علم مقدس است اما صرفاً به حفظ گوهر اکتفا و متد فقهی را زها نمی‌کند و فرایند فهم و فرایند اداره انسان را بسیار پیچیده‌تر می‌بیند.

در خصوص الگوی پیشرفت می‌توان گفت الگو محصول و ثمره تدوین علم انسانی اسلامی است، این وابستگی بسیار بیشتر از دیگر جریان‌هاست زیرا اولاً معنای پیشرفت و عامل مختار (انسان) نیز باید از نو تبیین شود و به تبع، باید‌ها و نباید‌های الگو نیز در مرحله بعد قرار دارد. ثانياً پس از تدوین الگو در مرحله تحقق نیز باید روش‌ها و ابزارهای اختصاصی برای آن پیشرفت و این انسان طراحی گردد.

در اینجا مقصود از علم یا الگوی دینی آن است که اولاً، باید مدیریت دینی، حاکم بر فرآیند تحقیقات باشد و ثانياً، مفروضات اساسی و ارزش‌هایی که علم به دنبال دستیابی به آن‌هاست، از دین گرفته شود و به نحوی علم، حامل آن مفروضات اساسی و کارآمد در جهت آن ارزش‌ها گردد. پس، فرآیند تولید علم به خصوص وقتی در

شکل اجتماعی و با انگیزه‌های اجتماعی تولید می‌شود. کاملاً مدیریت‌پذیر است، و مدیریت تحقیقات، جهت آن را معین می‌کند. از سوی دیگر، مدیریت‌هایی که بر علوم حاکمند کاملاً ایدئولوژیک هستند؛ یعنی برای رسیدن به آرمان‌های اجتماعی خود، تحقیقات را مدیریت می‌کنند (میرباقری، ۱۳۹۰).



شکل ۲. هفت رویکرد به اسلامیت الگو

جمع‌بندی

اکنون که بر مهمترین نقاط هر یک از رویکردهای فوق اشاره کردیم، می‌توان تا حد زیادی ثمره هر دیدگاه در خصوص الگوی اسلامی پیشرفت را بیان کرد. البته هیچیک از رویکردهای مذکور، محصول مدونی را به عنوان الگوی پیشرفت مطلوب خود ارائه نکرده‌اند اما می‌توان در باب روش تدوین الگو از نگاه هر یک به نکاتی اشاره کرد:

- ✓ با اتکاء به رویکرد نخست، نخستین گام در روش تدوین الگوی اسلامی پیشرفت، استخراج نیازهای جامعه مسلمان امروزین است تا بتوان متناظر با اقتضائات و نیازها، روش‌های مقبول نزد مسلمانان برای رفع آن حوائج را بررسی و شیوه بهینه را استخراج کرد.
- ✓ در رویکرد پیرایشی، مسیر تدوین الگوی اسلامی از تعیین دقیق بایسته‌ها و نابایسته‌ها (در رفتار افراد و اصناف مختلف و وضعیت‌های اجتماعی) می‌گذرد. این فهرست باید به عنوان خطوط قرمز الگو در اختیار صاحب‌نظران اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قرار گیرد تا بر اساس روش‌های متعارف، به نحوی الگو را تدوین کنند که کمترین خدشه به این ضوابط وارد شود.
- ✓ در رویکرد روشی، مهمترین قدم برای طراحی الگوی پیشرفت اسلامی، تدوین فلسفه‌های بنیادین اجتماع است تا بتوان بدین ترتیب قدم بعد یعنی استخراج الگوهای بخشی و جزئی را برداشت. این مقدمات عبارتند از: فلسفه اخلاق اسلامی، فلسفه حقوق اسلامی، فلسفه سیاست اسلامی، فلسفه اقتصاد اسلامی.
- ✓ در رویکرد زمینه‌ای، مقدمه لازم برای تدوین الگوی اسلامی، بهره‌گیری از طراحانی است که ذهنیت و تربیت آن‌ها مطابق با ارزش‌های ناب اسلامی باشد. به بیان دیگر فضای تفکر آن‌ها، جهانی دینی و ایمانی باشد، تا بتوانند از آن منظر، نقشه‌ای اسلامی برای زیست این جهانی ترسیم کنند. به تبع کامیابی عملی الگو نیز منوط به تحول بینش‌ها و ارزش‌های مردمان به سمت و سوی مطلوب اسلام است.
- ✓ در رویکرد گوه‌ری، باید مولفه‌های بندگی حق و تذکر حضور الهی در ساحت‌های مختلف اجتماع شناسایی و به عنوان هدف، سرلوحه و مقصد الگو طرح شوند، آنگاه لازم است تنظیم مناسبات و مقررات در تربیت، اقتصاد، سیاست، ورزش، فرهنگ و غیره به نحوی صورت گیرد تا هرچه بیشتر به تقویت آن مولفه‌های محوری منجر شود.
- ✓ در رویکرد چندبعدی، ترسیم الگوی پیشرفت اسلامی توسط کاوش عقل در پرتو دستاوردهای نقل (مبانی شناختی، ارزش‌های انسانی - اجتماعی و احکام

اخلاقی و فقهی) صورت می‌گیرد و چنانچه این دستاوردهای وحیانی جایگزین فرض‌ها و ظن‌های علوم اجتماعی رایج گردد، ثمره تکاپوی عقلی اندیشمند مسلمان برای حل مسائل جامعه در این چارچوب، الگوی مطلوب را به بار خواهد آورد.

✓ در پایان رویکرد تاسیسی لوازم متعددی را برای تدوین الگوی اسلامی مطرح می‌کند که نخستین آن‌ها، تکیه بر اندیشمندانی است که بندگی خداوند را بر همه چیز اختیار کرده‌اند و در نتیجه فهم متفاوتی از موضوعات می‌یابند. الگوی این افراد مفروضات و ارزش‌های خود را از دین می‌گیرد و در جهت این ارزش‌ها، البته کارآمد هم خواهد بود و ابزارهای متناسبی را نیز ابداع می‌نماید (از جمله مفروضات، بازاندیشی در معنای پیشرفت است). این الگو بدون مدیریت فرایند تحقیقات به ثمر نمی‌رسد و تا این مقدمات فراهم نگردد، امکان تولید الگوی اسلامی پیشرفت وجود ندارد.

نزاع میان رویکردهای هفت‌گانه فوق به دلیل ماهیت کنکاش علمی، فرجام قریب‌الوقوعی ندارد. در این نوشتار نیز مجال نقد و مقایسه تطبیقی دیدگاه‌های مذکور وجود ندارد و نگارنده نیز از چنان بضاعتی برخوردار نیست لکن همچنان که در دو تجربه تدوین قانون اساسی مشروطه و قانون اساسی جمهوری اسلامی، یک دیدگاه به دلیل قوت و مقبولیت همزمان، بر رقبای خود فائق آمد، در تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت نیز ما ناگزیریم که در این مقطع، رویکردی که از قوت، جامعیت و مقبولیت بیشتری برخوردار است را برگزینیم. بدین ترتیب اولاً برای تنگنای «معیار اسلامیت الگو» راه‌گزینی مستدل می‌یابیم و ثانیاً از دام «تشتت رویکردی و ناسازگاری درونی» الگو‌رهایی می‌یابیم. هرچند ممکن است در دهه‌های آینده دیدگاه دیگری بر حریفان ظفر یابد که (اگر کاملاً معارض رویکرد غالب کنونی نباشد) راه برای اصلاح و تکمیل مستمر الگو باز است و یکی از پویایی‌های الگو نیز همین است که هم به مناقشات نظری و هم بازخوردهای عملی اجرای الگو در بستر جامعه ایرانی، حساسیت نشان می‌دهد و خودتصحیحی دارد. تاکید دوباره این تذکر ضروری است که مقام تدوین‌کننده الگو باید از اختلاف میان رویکردهای اسلامیت الگو و پیامدها و نقاط قوت

و ضعف هریک آگاه باشد و رویکرد یا رویکردهای سازگاری را که بیشترین توانمندی و مقبولیت را دارند به عنوان نگاه غالب و مسلط بپذیرد تا الگو دچار عدم انسجام داخلی نگردد.

یادداشت‌ها

۱. روشن است که در این فرایند تنها مقاصد قانون اساسی محترم است اما در رویکردها، راهبردها، روش‌ها و ابزارها، الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت می‌تواند دستاوردهایی حتی برای تغییر و تکمیل قانون اساسی به ما ارائه دهد.

کتابنامه

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*، قم: مرکز نشر اسرا.
- حسنی، سیدحمیدرضا؛ علی پور، مهدی و موحد ابطیحی، سید محمدتقی (۱۳۹۰)، *دیدگاه‌ها و ملاحظات علم دینی*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ویرایش دوم، چاپ پنجم.
- خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۰)، *کلام جدید با رویکرد اسلامی*، تهران: دفتر نشر معارف.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۹)، *درباره علم*، تهران: نشر هرمس.
- رشاد، علی اکبر (۱۳۸۷)، «معیار علم دینی»، *فصلنامه ذهن*، شماره ۳۳، بهار ۱۳۸۷، صص ۵-۱۲.
- فایراند، پاول (۱۳۷۵)، *ضد روش*، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران: انتشارات فکر روز.
- گلشنی، مهدی (۱۳۷۷)، *از علم سکولار تا علم دینی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- میرباقری، سید محمد مهدی (۱۳۹۰)، *نگاهی به ضرورت‌ها و مبانی علم دینی*، وبگاه فرهنگستان علوم اسلامی.
- نصر، سید حسین (۱۳۷۸)، *نیاز به علم مقدس*، ترجمه حسن میانداری، قم: موسسه فرهنگی طه.

Archive of SID